



اشاره

در بحث غیبت با بیان مقدماتی وارد ادله شدیم؛

مقدمه اول توضیحی راجع به فقه العشره و روابط میان فردی و اقسام و ویژگی‌های آن بود؛

مقدمه دوم جایگاه‌های بحث غیبت در کتب فقهی و اخلاقی و تفسیری بود؛

مقدمه سوم

مقدمه سوم اینکه بحث غیبت که یکی از مباحث منطبق با فقه العشره می‌شود در زمینه ارتباط انسان با غیر هست و در این زمینه چند عنوان و محور اصلی جود دارد؛ به عبارت دیگر اگر نگاه کلی در روابط انسان با دیگران داشته باشیم دو فهرست وجود دارد:

یکی ایجابیات و آنچه انسان مأمور است در ارتباط با دیگران رعایت بکند؛

نوع دوم سلبیات، یعنی اموری که ضد ارزش است و انسان به نحو الزام یا رجحان مأمور به ترک آن هست که در فقه العشره دو بخش می‌شود.

در قسم دوم بیش از بیست عنوان اموری هست که باید از آن اجتناب کرد:

مکر، غش، خیانت، هجر، ایذاء، اهانت، اضلال، احصاء العیوب، تتبع العیوب استهزاء، تهمت، بهتان، اضرار السر، سب، لعن، نمیمه، طعن و امثال این‌ها است.

این دو نوع کلی از وظائف ایجابی و سلبی است که در ارتباط با دیگران بر دوش انسان قرار گرفته است.

نکته

در سلبیات ولو بیست سی عنوان می‌شود از روایات و احادیث استفاده کرد اما به این نکته باید توجه داشت که عمده آن‌ها به نحوی در عنوان ظلم به غیرواقع است درواقع یک عنوان کلی ظلم وجود دارد که به ظلم به نفس و ظلم به خداوند و اولیای الهی تقسیم می‌شود و ظلم به دیگران که بحث حقوق الناس است. کلی عنوان ظلم از اموری است



که قبح آن روشن است و در ذیل آن ظلم به ناس می‌آید که یک قسمی از ظلم است که از مستقلات عقلیه است و آنچه عقل به طور مشترک و کامل منع می‌کند ظلم به ناس است چون ظلم به خدا یا ظلم به نفس از اموری است که مقدمات دیگری می‌طلبد، مثلاً در ظلم به خداوند باید اثبات وجود حضرت حق کرد بعد در حقوقش تأمل کرد و مقدماتی دارد که باید اثبات کرد، ولی مقدمات ظلم به ناس در دسترس عقل بشر است حتی اگر کسی معتقد به امور معنوی و الهی هم نباشد. و لذا عنوان ظلم یک عنوان کلی است که مستقلات عقلیه است.

ظلم به غیر

در ذیل ظلم به غیر، چند عنوان هست یعنی اگر بحث‌های شرعی هم نبود عقل این اندازه می‌فهمید: یکی عنوان تعدی و تعرض به جان دیگری است؛ کسی را بکشد یا زخمی بکند یا در حوزه بدن دیگری تعرضی بکند یا نقصی در او ایجاد بکند. این یک باب است که یکی از اقسام ظلم به غیر است و تعرض نسبت به بدن دیگری علی نحو القتل یا به نحو ایجاد صدمه و تعرضات بدن و اعضاء و جوارح است که فی الجمله از مستقلات عقلی هست.

یک بخش مربوط به اموال شخص است که تعرض به اموال غیر و غصب با قیودی که دارد و بدون اذن و رضایت او است. پس:

اقسام ظلم به غیر

- قسم اول قتل و صدمه وارد کردن از نظر جسمی است؛
- قسم دوم غصب و تعدی به اموال غیر هست؛
- قسم سوم تعدی به نوامیس است که طبعاً فرد یک حوزه پیرامونی دارد که به آن تعلق دارد و تعرض به نوامیس او به حساب می‌آید و ظلم هم به حساب می‌آید؛ زن و فرزند یا خانه و زندگی و وسایلی از این قبیل که نوامیس شخص است؛ این قسم هم در فقه ابوابی دارد.



- قسم چهارم امور روحی و روانی و شخصیتی است که ممکن است در حوزه مسائل روحی و روانی و شخصیتی او متعرض شخص شود.

عناوین مهم در ذیل قسم چهارم

چند عنوان مهم در ذیل قسم چهارم قرار می‌گیرد که عمده دو عنوان است:

- یکی عنوان اهانت و تحقیر و توهین یعنی کاری بکند که از نظر خودش یا عرفاً اهانت و تحقیر و توهین تلقی بشود؛

- یکی هم ایذاء است یعنی انجام دادن چیزهایی که او ناراحت می‌شود ولو عرف آن را توهین تلقی نکند.

این دو عنوان ریشه عمده سایر عناوین است که در نوع دوم به آن اشاره کردیم.

نقشه کلان کتاب العشره یا روابط میان فردی

پس نقشه کلان کتاب العشره یا روابط میان فردی به این شکل است که از ظلم شروع می‌شود که عنوان عام است و چهار قسم دارد؛ ظلم به ناس و غیر در ذیل عنوان ظلم قرار می‌گیرد و خود ظلم به ناس و غیر به حداقل چهار محور اصلی تقسیم می‌شود، قتل و صدم و جرح که در حوزه بدن انسان است، غصب که در حوزه اموال است، تعدی به نوامیس که خود آن عنوانی دارد و تعدی و تعرض نسبت به شخصیت و هویت و جایگاه دیگری نوع چهارم می‌شود که حدود بیست عنوان در روایات دارد.

برای اینکه واضح‌تر باشد جدا کردیم:

قتل و جرح، غصب و تعدی مالی، مسائل ناموسی به معنای خاص در یک گروه است؛

و مسائل شخصیتی و آبرویی در یک قسم است که ممکن است در جاهایی هم‌پوشی داشته باشند.

پس در ذیل ظلم سه چهار نوع هست؛ کلی آن ظلم به خدا و ظلم به غیر است که سه قسم است، ظلم به غیر هم چهار نوع اصلی پیدا می‌کند و نوع چهارم مسائل حیثیتی و شخصیتی و تعرض نسبت به آن‌ها مقصود است. فعلاً



سلبیات را بحث می‌کنیم و الا در همه این‌ها ایجابیات و تکالیف اثباتی دارد که بحث نکردیم و الا پلن کلی هر دو را می‌گیرد.

در بحث سلبیات از ظلم شروع کردیم که بیست سی عنوان دارد که عنوان‌های مهم اهانت و ایذاء است و کذب هم هست که در کذب از حیثی که به دیگری اهانت می‌کند حرمت دارد که همان اهانت و ایذاء می‌شود. غیبت در قسم اخیر قرار می‌گیرد که گاهی اهانت و گاهی ایذاء است و گاهی هر دو هست و دقائق و ظرایفی وجود دارد که عرض خواهیم کرد.

نتیجه مقدمه سوم

پس مقدمه سوم تصویری از چارچوب کلیه این فقه العشره و بخصوص بخش سلبیات و چهارچوبی درختی که می‌شود برای آن فرض کرد و اینکه غیبت هم در کجا قرار می‌گیرد. در اصل همه این‌ها به نوعی به ظلم برمی‌گردد و یک نوع حکم مستقل عقلی در حرمت آن وجود دارد اما این حکم عقلی مستقل یک حکم لبی و عقلی است که اطلاقی در آن نیست شارع می‌تواند آن را تهدید بکند و حدود و ضوابط برای آن مشخص بکند همان‌طور که در روایات و منابع دینی ما انجام شده است؛ اما سلسله‌مراتبی که از ظلم و اقسام آن عرض کردیم پشتوانه حکم عقلی مستقل اینجا وجود دارد که مبنای کلیت قصه است.

سؤال: اقسام حکم ارشادی؟

جواب: حکم ارشادی دو قسم است یکی جایی که امکان ندارد مولویتی اعمال بشود اما یک نوع حکم‌های ارشادی در جایی است که ارشاد به حکم عقلی است که خود حکم عقلی می‌گوید اینجا حکم شرعی وجود دارد و لذا حکم مولوی داریم. ارشاد که می‌گوییم یعنی اگر این لفظ نبود عقل ما می‌گفت شارع حتماً این را می‌گوید لفظ هم تأکید بر همان است که عقل می‌گفت. پس ارشاد به حکم عقلی است که حکم عقلی ارشاد به حکم مولوی دارد یعنی به مولویت برمی‌گردد. مرشد الیه آن یک حکم عقلی است که مبنای حکم مولوی است (گاهی می‌گوییم این که در روایت آمده ارشاد به حکم عقل است گاهی ارشاد به عقلانی است که کاری به این نداریم) ارشاد به حکم عقل چند



معنا دارد و بین این دو معنا خیلی فرق است، یک ارشاد به حکم عقلی است که در آنجا مولویتی وجود ندارد یعنی فقط عقل قاضی است مثل اطیعوالله که نمی‌تواند حکم مولوی باشد ولی وقتی آیه می‌فرماید: لا تظلموا ارشاد به این است که اگر این هم نبود عقل می‌گفت، فلش این به سمت عقل است، فلش اطیعوالله هم متوجه عقل است و عقل در آنجا می‌گوید شارع نمی‌تواند بفرماید من می‌گویم، اما در اینجا فلش به سمت عقل است؛ در لا تظلموا عقل می‌گوید من می‌گویم و شارع هم باید بگوید و اینجا مولویت وجود دارد.

پشتوانه عقلی بحث

همه آنچه در سلسله مراتب ظلم و در ظلم به غیر، ظلم به نفس و بدن یا ناموس یا اموال یا آبرو و شخصیت و حیثیت و قسم چهارم که ده بیست عنوان دارد و عمده اعانه و ایداء است، یک پشتوانه عقلی همه جا هست عقل می‌گوید لا تظلموا ظلم قبیح است؛ البته ممکن است بگوید درجاتی معفو است ولی به حد واضحی که می‌رسد می‌گوید قبح صد در صد است شارع هم باید این را تأیید بکند و حکم شرعی هست حکم شرعی که شد عقاب و ثواب هم دارد. کسی چیزی نمی‌گفت و دلیلی هم نبود، خود عقل مستکفی بالذات بود یعنی از دلیل عقل حکم شرع بیرون می‌آمد. این همان عقل است که می‌گویند یکی از منابع شرع است یعنی لازم نیست آیه و روایت داشته باشیم خود عقل می‌گوید شارع این حکم را می‌کند و در این قسم هرگاه دلیل لفظی وارد بشود ارشاد است ولی این ارشاد مثل اطیعوالله نیست که حکم مولوی اینجا نیست بلکه ارشاد به عقلی است که خود عقل می‌گوید اینجا حکم مولوی است و شارع عقاب و ثواب دارد نه مثل اطیعوالله که ثواب و عقاب مستقلی ندارد.

نقشه بحث

این پلن و نقشه بحث است در ذیل عنوان چهارمی که از عناوین اصلی در تقسیم‌بندی قرار می‌گیرد عنوان غیبت را بحث می‌کنیم و الا شایسته بود فقه ما جایگاهی برای کلیت این نقشه باز بکند و همه این‌ها را با یک نگاه فقهی بحث بکنیم که متأسفانه پخش است؛ بعضی در فقه و بعضی در اخلاق آمده و خیلی از ریزه‌کاری‌ها از دست رفته یا حداقل تنقیح نشده است.



مقدمه چهارم

مقدمه چهارم از یک منظر دیگر می‌توانیم معاصی و گناهان را تقسیم بکنیم که گناه با چه بعدی از ابعاد انسان ارتباط داشته باشد؛ گناهان به اقسامی تقسیم می‌شود؛

۱- ثواب و عقابی که جنبه معرفتی و ذهنی دارد؛ مثل اعتقادات و شناخت‌ها و معرفت‌ها؛

۲- ثواب و عقاب‌هایی که بعد عاطفی و روحی غیر معرفتی دارد؛ مثل ایمان و التزام؛

۳- ثواب و عقاب‌هایی که مربوط به اوصاف درونی و فضایل و رذایل است؛

۴- ثواب‌ها و عقاب‌هایی که مربوط به اعمال و رفتارهای ظاهری و جوارحی است.

سه قسم جنبه جوانحی دارد و قسم چهارم جنبه جوارحی دارد.

در حوزه جوارحی نگاه فقهی همان است که علمای اخلاق گفته‌اند و معاصی و ثواب‌ها و عقاب‌هایی به اعضاء و جوارح مرتبط است و در این قسم هر عضوی بحث مستقلی دارد و -همان‌طور که در کتب اخلاقی ملاحظه کردید-.

بحث زبان یک محور بسیار مهم از حیث این است که ابزاری برای ثواب‌ها و عقاب‌ها است و غیبت عمدتاً با این قسم جوارحی (زبان) ارتباط دارد ولو ممکن است اقسامی از آن در افعال و جوارح دیگر باشد. پس غیبت از حیث فقه العشره به ایداء و اهانت برمی‌گردد و از حیث محور معصیتی به حوزه زبان برمی‌گردد که در تقسیم‌بندی بعدی جایگاه آن مشخص می‌شود.

مقدمه پنجم

ولو اینکه جای اصلی طرح غیبت در کتاب فقه العشره است که در ابواب فقهی به صورت منظم متولد شده نیست اما راز طرح آن در مکاسب این است که امر متداولی رایج بوده که کسانی را به کار بگیرند برای اینکه عیوب دیگران را افشاء بکنند و لذا غیبت در عین حال که ذاتاً محرم است گاهی افرادی برای غیبت اجیر می‌شوند و لذا



تکسب به غیبت معنی دارد و از این جهت در کتاب مکاسب محرمه آمده است یعنی غیبت از گناهانی است که به نحوی متصور است و نامأنوس نیست که کسی برای غیبت اجیر بشود. اگر خود عمل محرم شد اجیر شدن برای آن هم امر محرم می شود و کسبی که از آن طریق حاصل می شود امر محرم است.

سب و لعن یک بحث فقه العشره ای است اما ورود آن در مکاسب محرمه از حیث این است که ممکن است کسی اجیر بشود برای اینکه دیگری را سب بکند و در همان جایی که کسی برای سب اجیر می شود کسی هم اجیر بشود برای اینکه غیبت بکند. این طور نیست که بگوییم کاملاً استطرادی است، اصل حکم در جای دیگر باید بحث بشود ولی چون تکسب به آن متداول است وارد مکاسب محرمه شده است.

مقدمه ششم

مقدمه ششم این است که با توجه به مقدمات قبلی:

غیبت امری است که ولو در شریعت بسیار بر آن تأکید شده و بیش از صد روایت در باب غیبت هست و اصل حرمت آن از امور متواتره است اما در عین حال اختصاص به شریعت اسلام ندارد هم در شرایع سابق وجود داشته و هم در ذهنیت مستقل غیردینی این حکم وجود دارد؛ یعنی از امور فرادینی است، جهت دیگر اینکه این امر که از معاصی به حساب می آید می تواند منشأ یک نوع محکومیت هایی بشود یعنی به لحاظ اینکه آبروی طرف را می ریزد یک نوع جنبه کیفری پیدا بکند.

این ها از عناوینی است که به نحوی در چیزهای حقوقی هم جنبه کیفری پیدا می کند و مفروض این است که در خیلی از نظامات حقوقی این امر وجود دارد یعنی مبنای مجازات و کیفرها شده است.

بنابراین صرفاً یک جنبه عقلی مستقلی ندارد و علاوه بر قبح عقلانی و حرمت وحیانی و دینی می تواند یک جنبه کیفری پیدا بکند و در حقوق متعارف به لحاظ تعرض به آبروی دیگری و هتک حیثیت مبنای کیفر شده است. در شریعت و در کتاب حدود چیزی نداریم ولی به عنوان تعزیرات بنا بر اینکه بگوییم تعزیرات برای مطلق معاصی است یا مال کبائر هست و یا کبائر حق الناسی هست، وجود دارد. پنج قول در تعزیرات وجود داشت و



اگر فی الجمله تعزیر را در محرمات قائل باشیم چیزی مثل غیبت می تواند مصداق روشن و واضح آن باشد که می شود تعزیر کرد. پس یک بعد کیفری دارد منتهی در شریعت حالت تعزیر است و در قوانین موضوعه هم حداقل با قیودی می تواند مبنای امور کیفری بشود.

بحث غیبت

ادله حرمت غیبت

بعد از اتمام مقدمات وارد بحث می شویم که حداقل ده بحث در باب غیبت وجود دارد. بحث اول ادله حرمت غیبت است. به دو دلیل مفهوم شناسی را برخلاف سایر جاها مؤخر می اندازیم؛

۱- دلیل اول نسبتاً واضح است که پشت سر کسی چیزی بگویند که او ناراحت بشود «ذکرک أخاک بما یسوء»

۲- جهت دیگر اینکه در خود روایات توجهی به تعریف وجود دارد.

مفهوم اجمالی غیبت

بحث اول ادله حرمت غیبت است البته با نکته مقدماتی که مفهوم اجمالی آن واضح است. غیبت بدگویی و توصیف بد از شخص پشت سر او است و با بهتان فرق دارد؛ چون بهتان بیان چیزی است که در کسی نیست ولی در غیبت توصیفی است که در او وجود دارد منتهی چون عیب او است باعث ناراحتی می شود و عرف تلقی اهانت می کند. ادله حرمت غیبت چیست؟ و تعریف جامعی که قیود و حدود و شرایط هم لازم باشد در قسم دوم بحث می کنیم.

حکم عقل

اولین دلیل که می شود برای حرمت غیبت اقامه کرد حکم عقل است که ممکن است کسی بگوید بدگویی پشت سر دیگران امری است که عقل آن را مذموم و قبیح می شمارد. این دلیل فی الجمله درست است و از باب اینکه عقل



آن را ظلم به حساب می‌آورد از اینکه بدگویی دیگران را بکند یا آبروی او را جلوی دیگران ببرد چیز بدی می‌داند. در ریزه‌کاری‌ها که بگوئیم جلوی رو و پشت سر عقل حکم مستقلى دارد شاید خیلی وضوحی نداشته باشد آنچه عقل حکم مستقل دارد محوریت ظلم است و یکی از مصادیق بارز ظلم ریختن آبروی دیگران و اهانت و ایذاء آنها است. اهانت و ایذاء به‌عنوان نکته‌های واضح ظلم است و غیبت حداقل در بعضی از مواقع مصداق همین امر هست.

نتیجه

بنابراین فی‌الجمله دلالت دلیل عقلی بر این مسئله واضح است ولی بعید است عنوان غیبت موضوعیتی داشته باشد و همان ظلم و تعرض به آبرو و شخصیت دیگری در حکم عقل وجود دارد. فی‌الجمله غیبت مصداق ترک حیثیت و تعرض به شخصیت دیگری است و از این لحاظ مصداق ظلم است اما عنوان پشت سر بودن مضاف بر کلیت ظلم و تعرض به حیثیت جهتی داشته باشد که مستقلاً بگوید این ظلم مضاعف و قبیح جدیدی است، محل تردید است. بنابراین حکم عقلی مستقل و واضح در پشت سر بودن نیست ولی از جهت این‌که شخصی را اهانت می‌کند یا آزار می‌دهد حکم عقلی مستقل می‌گوید که ظلم و اهانت و ایذاء است.

آیات

دلیل اول: آیه ۱۲ سوره حجرات

دلیل بعدی آیات هست که به هفت هشت آیه تمسک شده و محوری‌ترین آیه در حرمت غیبت آیه دوازده سوره حجرات است و واژه غیبت در آن آمده است. (تنها آیه‌ای که واژه غیبت در آن وجود دارد) تفاسیر زیادی در مورد سوره حجرات نوشته شده و به دلیل بعد اخلاقی که این سوره دارد شاید ده‌ها تفسیر خاص هم داشته باشد. در بخش اول سه چهار حکم در ارتباط انسان با پیامبر و با الغاء خصوصیت با ائمه وجود دارد. - ادبی که انسان در ارتباط با ولی خود (پیامبر) به‌عنوان مصداق بارز و اگر القاء خصوصیت بکنیم ائمه وجود دارد- «لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» سه چهار حکم هست که از احکام اخلاقی در ارتباط با پیامبر اکرم صلوٰة الله و سلامه علیه هست، بعد دوازده دستور اخلاقی در رابطه با روابط میان خود مسلمان‌ها است که «لا



يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ هُست تا به آيه دوازدهم مي‌رسد. عمدتاً سه چهار دستور در ارتباط با پيغمبر است و بعد دستوراتي است كه در روابط بين مردم وجود دارد. از جمله آيه دوازدهم هُست: اعوذ بالله من الشيطان الرجيم «أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلََّا تَجَسَّسُوا وَلََّا يَغْتَبَ بََعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ».

نكات

در اين آيه خطابي آمده كه « وَلََّا يَغْتَبَ بََعْضُكُم بَعْضًا » و اين خطاب مبنای اين است كه آيه را از ادله حرمت غيبت بدانيم؛

نهي‌اي كه وجود دارد و ظهوري كه در حرمت دارد واضح هُست كه از ادله حرمت غيبت به شمار بيايد منتهي نكاتي در آيه وجود دارد و در حدى كه با بحث ما ربط دارد عرض مي‌كنيم:

شأن نزول اين آيه چند جا ذكر شده از جمله در بعضي از تفاسير شيعه و سني آمده كه مربوط به بدگويي است كه شأن نزول آيه اين بود كه در غياب حضرت سلمان نسبتي به او دادند كه پيغمبر ناراحت شدند و اين آيه نازل شد شأن نزول آيه بدگويي در غياب شخص بود.

نکته اول: وحدت يا تعدد احكام؟

در اين آيه سه حكم آمده است؛

۱- يكي اجتناب از سوءظن است كه از محرمات است و البته اينكه تحريم آن به حال خود باقي است يا قيودي دارد جاى بحث دارد. با اين بيان آمده: « اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ » ظاهر اين اطلاق است بعد فرموده « إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ » و چطور كثير شد و بعد بعض شد، مطلق ظن نيست بلكه ظنون سوء است؛

۲- حكم دوم در آيه « وَلََّا تَجَسَّسُوا » است كه حرمت تجسس را افاده مي‌كند تجسس هم يعني انسان دنبال كشف اسرار كسي باشد؛



۳- حکم سوم «وَلَا يَغْتَبُ بَعْضُكُمُ بَعْضًا» است که بدگویی و ناسزاگویی پشت سر یکدیگر نداشته باشید.

البته در آخر آمده «وَاتَّقُوا اللَّهَ» که درواقع پشتوانه این امور است و می‌گوید این‌ها را رعایت بکنید. دو تعلیل در این سوره آمده؛

۱- «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»

۲- «أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ».

احتمالات موجود

پس سه حکم و چهار خطاب و دو تعلیل در این آیه شریفه وجود دارد.

در مورد اینکه این سه حکم، واقعاً سه تا خطاب و حکم است یا اینکه دو خطاب قبلی، مقدمه سومی است و چیز جدایی نیست؟ چند احتمال وجود دارد:

۱- یک احتمال این است که سه حکم در آیه هست «اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ ، وَلَا تَجَسَّسُوا ، وَلَا يَغْتَبُ بَعْضُكُمُ بَعْضًا»

۲- احتمال دوم اینکه سوءظن و تجسسی که در آیه به آن اشاره شده مستقلاً مقصود نیست بلکه غیبت کسی را کردن مسبوق به این است که انسان سوءظنی دارد و تجسسی کرده و عیوب نامکشوف کسی را کشف کرده است، چون بیان عیوب واضح غیبت نیست و اشکالی ندارد.

بررسی احتمالات

با ملاحظه این نکته ممکن است کسی احتمال دوم را بدهد که درواقع چون تجسس و سوءظن مقدمه غیبت است در اینجا به آن اشاره شده و آن‌ها مستقلاً استقلال ندارند و لا یغتب هم یعنی آن دو از استقلال می‌افتند و غیبت هم یعنی غیبتی که روی آن مقدمات و همراه با نوعی تجسس و سوءظن است که هم آن دو حکم مقداری از موضوعیت ساقط می‌شود؛

همین‌طور ممکن است کسی بگوید اغتیاب مقید به آن قیودی می‌شود که قبلش بوده و اطلاقی در آن نیست.



نظر استاد

به نظر می‌آید با یک نکته معانی بیانی که عرض می‌کنیم، احتمال اول درست است؛ برای اینکه مثل بسیاری از آیات در دل یک آیه چند حکم بیان شده و هر جمله‌ای از این جمله‌ها یک خطاب است و مشتمل بر مضمونی است که هویت مستقل دارد.

ظاهر این جمله هم یک جمله مستقلة است و به صورت قید یا حال نیامده است، اگر جمله‌هایی به صورت قید همدیگر، صفت و موصوف یا حال بیاید یک جمله می‌شود ولی وقتی با واو عطف بشود هر کدام مستقل هستند.

نتیجه نهایی

بنابراین:

- ۱- به دلیل اینکه قیدیت و حالیت و اتصال یکدستی بین این مجموعه به صورت یک جمله نیامده؛ در ظاهر سه جمله است و هر سه جمله مشتمل بر مفادی است و آن مفاد هم مستقلاً قابل تصور است؛ مثلاً کشف عیب مردم جلوی دیگران همیشه مسبوق به تجسس نیست و غیبت متوقف بر آن نیست؛ پس در عالم ثبوت این‌ها به هم گره نخورده‌اند که بگوییم این بدون آن نمی‌شود، بلکه هر کدام جداگانه قابل تصور است البته گاهی باهم می‌شود. پس انفصال این سه مضمون در عالم واقع و ثبوت مفروض است.
- ۲- دوم اینکه از لحاظ ادبی و ظاهری قیدیت و حالیت و چیزی که این‌ها را به هم گره بزند، نیست. پس ثبوتاً جدا قابل تصور است و اثباتاً قیدی که بتواند این‌ها را یکی بکند وجود ندارد.

با این مقدمه باید بگوییم هر یک از جمله‌های مبارکی که در آیه آمده و هر قضیه‌ای از این سه قضیه حکم مستقل است؛ البته یک وجه معنای بیانی دارد که چرا این سه تا را باهم آورد؟ برای اینکه خیلی جاها این‌ها یک دادوستدی دارند معمولاً کسی که غیبت می‌کند یک نوع عیب‌جویی دارد و عیب‌جویی او را به نوعی تجسس می‌برد و یک نوع سوءظن هم دارد؛ معمولاً این‌ها چون ارتباط نزدیکی باهم دارند آیه این سه حکم را باهم آورد ولی به این معنا نیست که حرمت و حکمی که روی هر عنوانی آمده مقید به این است که با دیگری باشد بلکه هر کدام عنوان و حکم مستقل است ولی چون غالباً باهم دادوستد و ارتباطی دارند باهم آورده است. از لحاظ معانی بیانی نکته دارد



ولی این نکته جمله‌ها را مقید نمی‌کند تا حکم فقهی را عوض بکنند. بنابراین کَلَّا یَغْتَبُ و کَلَّا تَجَسَّسُوا و «اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنْ الظَّنِّ» هرکدام مستقل هستند البته یک‌جهت ارتباطی داشته که به خاطر آن باهم آمده است. و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار